

پژوهش در تاریخ، سال نهم، شماره ۲۳ و ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۹۸

## سیمای ایرانیان دوره هخامنشی در نگاه یونان: نخستین تصویرسازی غرب از شرق

بهرام روشن ضمیر<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۲۷

### چکیده

در زمینه ذهنیت، تصوّر و تصویرسازی غرب از شرق از زمان ادوارد سعید تا کنون پژوهش‌هایی شده است. با این حال هم سعید و هم دیگر مؤلفان کمتر به موضوع ایران باستان و تصویر و تصور آن در ادبیات کلاسیک غرب (یونان و روم) پرداخته‌اند. این در حالی است که اگر به نظریه میم یا ژنتیک فرهنگی معتقد باشیم، به نظر می‌رسد کلیشه‌ها و الگوهای ادبی موجود در سیمای ایران و ایرانیان در ذهنیت غربی دوره‌های بعدی (روم، بیزانس، قرون وسطی و عصر جدید) به دوران باستانی ایران برگردد. از آیسخولوس (مؤلف نمایشنامه پارسیان) و هرودت در سده پنجم پیش از میلاد تا واپسین تاریخ‌نگار کلاسیک یونانی عصر باستان، یعنی تئوفیلاکت سیموکاتا در سده هفتم میلادی، یک هزاره فاصله است که باید آن را نخستین هزاره ایران‌شناسی غربی نامید. در این میان، خاستگاه ذهنیت غربی را می‌توان در نخستین برخورد جدی دو تمدن یعنی دوره هخامنشی جست؛ جایی که مفاهیمی چون استبداد شرقی و آزادی غربی در ادبیات یونانی سکه‌زده شد. بدین ترتیب می‌توان گفت در ایران‌شناسی غربی همه راه‌ها به آتن عصر کلاسیک (سده ششم تا چهارم پ.م) ختم می‌شوند. بررسی عمیق‌تر نشان می‌دهد فهم یونانی از شرق و ایران کاملاً اسطوره‌زده و گاه شبیه‌سازی شده بر پایه انگاره کلیشه‌ای و سنتی مردان نسبت به زنان بود. پس شرق و ایران زنانه و غرب و یونان مردانه تصویر شدند. این پژوهش امیدوار است به شناخت بهتر فهم یونانی از ایرانیان دوره هخامنشی کمک کند تا بستری بهتر، برای آنچه تاریخ ذهنیت گفته می‌شود، فراهم آید.

واژه‌های کلیدی: تاریخ ذهنیت، هرودت، تصویر ایران، پارسیان، یونان عصر کلاسیک.

«آیا او شاه پارسیان نیست؟ همو که در آتوس کانال  
و بر هلسپونت پل زد. او که از یونانیان خاک و آب  
خواست، که جرأت کرد در نامه‌ها بنویسد که سرور  
همه بشریت است از مطلع خورشید تا غروب‌گاه  
آن. آیا این او نیست که نه فقط برای چیرگی یافتن  
بر دیگران که برای جان خودش می‌جنگد؟»  
(آیسخینس، خطیب و سیاست‌مدار آتنی سده  
چهارم پ.م). (Aeschines, 3.132).

نظریه «میم»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۶ توسط رفتارشناس بریتانیایی ریچارد داوکینز<sup>۲</sup> در کتاب ژن خودخواه<sup>۳</sup> مطرح شد (Dawkins, 1976). او نظریه تکامل زیستی را به ذهنیت و اندیشه و پدیده‌های فرهنگی شامل اشعار، باورها، سبک زندگی، هنر و فناوری تعمیم داد. «میم» شکل کوتاه شده واژه یونانی «میمما»<sup>۴</sup> به معنی «امر تقلیدشده» است که داوکینز آن را برای شباهت آوایی به جین (ژن) خلاصه کرد تا بتوان اصطلاح میمیتیک را به عنوان ژنتیک فرهنگی بر ساخت. پرسش اصلی مقاله این است که آیا بخش بزرگی از کلیشه‌ها و ذهنیت‌های غربی از شرق نزدیک ریشه در سپیده دم شکل‌گیری اندیشه غربی در دوره کلاسیک یونان (هم‌دوره هخامنشی) دارد که نسل به نسل -البته با تحولاتی چند- حفظ شده و خود را به دوره‌های سپسین رسانده است؟

قلمرو شاهنشاهی جهانی هخامنشی چنانکه پیداست با مرزهای فرهنگی و جغرافیایی ایران مترادف نیست. با این حال این پژوهش تلاش دارد تصویر ایران و ایرانیان را در دوره تاریخی هخامنشی بازبایی کند. این کار دشوار جلوه می‌کند؛ چرا که کوچک‌شماری ایران یا از آن بدتر نادیده‌انگاری ایران، به قول انگلز، دقیقاً از تاریخ‌نگاری دوره کلاسیک یونان (هم‌دوره هخامنشی) آغاز می‌شود:

1. Meme
2. Richard Dawkins
3. *The Selfish Gene*
4. μίμημα

«تقریباً همه جا در اندیشه غرب، تاریخ ایران به کمترین حد فروکاسته شده؛ از یک سو به کلیشه جعلی آنتی‌ها یعنی «استبداد شرقی» - که در برابرش یونانیان قهرمانان آزادی بودند - که از دوره هخامنشی تا ساسانی به صورت یک مجسمه ایستا تحولات جامعه یونانی-رومی را می‌نگریست و از سوی دیگر به آموزه‌های عهد عتیق به عنوان منبع درک ما از هلال حاصل خیز<sup>۱</sup> در دوره باستانی که هخامنشیان صرفاً یکی از امپراتوری‌های آن بودند. قلمرویی که مرکز آن همیشه در سوریه و عراق بوده و بدین ترتیب به فرهنگ خود ایران بی‌توجهی شده است» (Engels, 2017: 122).

هلین سانچیزی-ویردنبورخ<sup>۲</sup> (۱۹۴۴-۲۰۰۰ میلادی) در کارگاه‌های تاریخ هخامنشی<sup>۳</sup> (۱۹۹۰-۱۹۸۰)، که برای تعدیل نگاه غرب‌گرایانه و یونان‌محورانه<sup>۴</sup> تاریخ‌نگاران مدرن برپا شده بود، در این باره چنین می‌گوید:

«از دو جنگ بسیار بلندآوازه تاریخ باستان، یعنی جنگ‌های ایران و یونان و جنگ‌های پونیک، گویا فقط دومی اخیراً با اعلام آتش‌بس پایان یافته است. در خبر کوتاهی در روزنامه، اعلام شد که شهردار رم و کنسول تونس موافقت‌نامه پایان مخاصمات را امضا کردند. اما گویا هنوز جنگ با ایران پایان نیافته است و انسان، بی‌اختیار از اتهامات مکرر و پر سر و صدای ایران‌مداری و یونان‌مداری در ادبیات تحقیقی، نشان ادامه جنگ را باز می‌یابد. پژواک نبردهای ماراتن و سالامیس هنوز طنین‌انداز است. در این میانه، خطوط کاملاً آراسته و مشخص دو سوی جبهه را در میدان پژوهش تاریخ ایران باستان می‌توان باز شناخت، که در یک سو کمابیش با مورخان کلاسیک و در سوی دیگر با باستان‌شناسی مطابقت دارد. علم تاریخ، به معنایی که ما از آن می‌فهمیم، دست‌کم تا اندازه‌ای فراورده ستیز بزرگ میان یونان و ایران است. این علم، در جریان شکل‌گیری خود، شیوه اندیشه خاصی را پرورش داد که همان اندیشه یونانی سده پنجم پ.م بود. نخستین مورخ جنگ‌های با ایران، هرودت، با همه بزرگی و بلندنظری و شرافتمندی که احياناً داشته است، در جنگی شرکت کرده که شاید پایان نیافته و هنوز ادامه دارد. بی‌طرفی کامل - اگر اصولاً چنین چیزی برای یک مورخ امکان داشته باشد - به راستی فراتر از دامنه دسترسی هرودت قرار داشت. رمزگشایی از خط میخی پارسی نیز نتوانست بر اصول عقایدی که تاریخ ایران را بر آن بنا کرده بودند اثری بگذارد. حتی کاوش‌های مهم باستان‌شناسی در ایران نیز نتوانستند تأثیر چندانی بر این تصویر داشته باشند. اگر یادمان‌ها

1. Fertile Crescent
2. Heleen Sancisi-Weerdenburg
3. Achaemenid History Workshops
4. Hellenocentrism

و آثار به دست آمده با سخنان هرودت تطبیق نمی‌کنند، بدا به حال آن آثار! مگر ممکن بود یونانیان تا این اندازه اشتباه کرده باشند؟ نه! چنین چیزی امکان نداشت. اولاً آنان همه یونانی و بنابراین تقریباً خطاناپذیر بودند! ثانياً معاصر رویدادها بودند و بنابراین اطلاعاتشان دست اول بود» (Kuhrt & Sancisi-Weerdenburg, 1987: IX).

بدین ترتیب باید گفت هرگونه تلاشی برای فهم ایرانیان عصر هخامنشی تا دوره مدرن بیشتر در قالب ابزاری کاربردی با هدف الگوسازی برای یک پارادایم غربی-شرقی صورت گرفته است (Sancisi-Weerdenburg, 1987: 117). یک مصداق بسیار جالب در جریان جنگهای استقلال یونان از عثمانی (۱۸۲۱-۱۸۳۲ م) رخ نمود؛ آنجا که شاهد ارجاع‌های رنسانس‌گونه در اشعار لرد بایرون<sup>۱</sup> (۱۷۸۸-۱۸۲۴ م) هستیم. در این آثار، ایرانیان عصر هخامنشی این بار در لباس عثمانی‌ها نمایان شده بودند و یونانیان می‌بایست آزادی خود را از چنگ آنان در می‌آوردند تا از «بردگی» نجات یابند (بنگرید به Byron, 1821 نقل از Strootman & Versluys, 2017: 13):

کوهستان به ماراتن می‌نگرد  
و ماراتن به دریا می‌نگرد  
و متفکر در زمان تنهایی  
من رویایی دارم از یونان هنوز آزاد  
ایستاده بر فراز گور پارسیان  
من خویش را برده نخواهم پنداشت<sup>۲</sup>

پس اگر پژواک ماراتن و سالامیس برای بایرون تا سده نوزدهم و به قول سانچیزی-ویردنبورخ تا پایان سده بیستم هم ادامه داشته، خود تصور کنید که آوای چکاچک نبرد قلمی که آیسخولوس و هرودت، در عهد باستان، آغازیدند چقدر ماندگار شده است. تأثیری که هخامنشیان بر ذهن یونانی گذاشتند چنان بود که، یک هزاره پس از لشکرکشی خشایارشا به یونان، پروکوپئوس، به هنگام گزارش نبرد شهر دارا<sup>۳</sup> میان انوشیروان و

1. Lord Byron

2. *The mountains look on Marathon/ And Marathon looks on the sea;/ And musing there an hour alone/ I dreamed that Greece might still be free;/ For standing on the Persians grave/ I could not deem myself a slave.*

3. Dara

ژوستینیان<sup>۱</sup>، گوشه چشمی به نبرد ترموپیل<sup>۲</sup> (۴۸۰ پ.م) به روایت هرودت (Hdt. 7.138-239) داشته و آن را در همان قالب باستانی ارائه کرد؛ بدین ترتیب که یک سپاه بزرگ پارسی، که بر ضد شهری یونانی به اردوی جنگ رفته بود، دوباره از یک گذرگاه مهم جغرافیایی گذر می‌کرد (Proc. Pers. 1.13.1-8). پیش از ساسانیان، چنان‌که میلر تأکید می‌کند (Miller, 2004: 65)، مهرداد اوپاتر-شاه پونت که با جنگ‌های مهرداد<sup>۳</sup> چند دهه روم و جهان یونانی را زیر سِم اسب خود لرزاند- نیز خشایارشیایی تازه تصور می‌شد. میلر می‌نویسد: «شرق‌شناسی از پرسای<sup>۴</sup> (پارسیان)، نمایشنامه آیسخولوس، آغاز می‌شود که در آن شاهان هخامنشی شخصیت‌هایی ضعیف، اشرافی‌پسند<sup>۵</sup>، زن‌صفت<sup>۶</sup> و بی‌فکرند» (Miller, 2004: 51).<sup>۷</sup>

لؤلین-جونز تصویرسازی شاهان و شاهزادگان در قالب زیگول‌هایی نازپرورده و جنگجویایی تحقیرشده و شکست‌خورده و دربار شرقی، که مملو از بردگان و خواجهگان و زنان و معشوقگان بود و از همه مهم‌تر، «استبداد شرقی»<sup>۸</sup> را مفهوم‌سازی مصنوعی «شرق‌شناسی یونانی»<sup>۹</sup> و توصیفات آنان را تخیل و جعل می‌داند (Llewellyn-Jones, 2017a: 1-4; idem, 2017b: 71-). (74)

حال آنکه همان‌گونه که اشتروتمان و ورسلویز تأکید می‌کنند، تِز «آزادی غربی»<sup>۱۰</sup> و «استبداد شرقی» -یا به تعبیر انگلز (بنگرید به: Engels, 2017) «آزادی یونانی»<sup>۱۱</sup> در برابر «بردگی شرقی»<sup>۱۲</sup>- در دهه‌های گذشته دست‌کم در سرفصل هخامنشیان مورد تردید و تشکیک جدی قرار گرفته است (بنگرید به: Strootman & Versluys, 2017).

1. Justinian I
2. Thermopylae
3. Mithridatic Wars
4. Πέρσαι
5. Luxury-loving
6. Effeminate

۷. اندرسون مدت‌ها پیش نشان داده که پارسیان آیسخولوس نه تنها درام که بیشتر اوراتوریو (شعر موزیکال) به نظر می‌رسد (Anderson, 1972: 166).

8. Oriental Despotism
9. Greek Orientalism
10. Western freedom
11. Greek liberty
12. Oriental slavery

هروُدت داریوش را نماد سیاست‌ورزی - به آن معنا که ما مردمان عصر مدرن «ماکیاولیستی»<sup>۱</sup> می‌خوانیم - می‌دید. او به قدرت رسیدن داریوش را ناشی از نیرنگ او دانست (بنگرید به: روشن ضمیر و بادامچی، ۱۳۹۷) و این جمله را در دهان شاه بزرگ هخامنشی گذاشت: «اگر مصلحت است که دروغی گفته شود، پس باید دروغ گفت» (Hdt, III, 72).<sup>۲</sup> پدر تاریخ، چنانکه زمر درک کرده، خشایارشا پسر داریوش را فرزند ناخلف پدر، منحط، منحرف، بی تجربه و ضعیف برای فرمانروایی بر جهان می‌دانست (Sommer, 2017: 347-348).

هروودت می‌گوید پارسیان به فرزندان تنها سه چیز می‌آموزند: اسب برانند، تیر بیندازند و راست بگویند (Hdt. I, 136). در واقع در اینجا منظور هروودت از پارسیان باید اشراف‌زادگان هخامنشی باشد؛ وگرنه اگر کل یک ملت صرفاً بیاموزند که اسب برانند، تیر بیندازند و راست بگویند که قاعدتاً جامعه‌ای شکل نمی‌گرفت.<sup>۳</sup>

در متون کلاسیک آن عصر، برای اشاره به «هخامنشیان» از «پرسای»<sup>۴</sup> بهره گرفته می‌شد. برای اشاره به مردمان شرق، بیشتر اصطلاح بربر<sup>۵</sup> یا مادی به کار می‌رفت. ایسوکرات، سخن‌ور آتنی سده پنجم و چهارم پ.م، می‌گفت «بربرها شکننده، در جنگ بی تجربه و به دلیل سبک زندگی اشرافیشان آسیب‌پذیرند» (بنگرید به 356-364: Raubitschek, 1941: Isokrates 5. 124). این در حالی است که هراکلیدس<sup>۶</sup>، دیگر فیلسوف یونانی، می‌گوید: «بیش از هرکس دیگری در جهان، پارسیان به دنبال لذت و تجمل‌اند. با این حال آنان شجاع‌ترین و زبده‌ترین بربرها به شمار می‌آیند» (Athen, 12. 512a-b). به گفته او پارسیان رقص را هم مانند سوارکاری ضروری می‌دانستند (Idem, 10. 434e).

لؤلین-جونز، میلر و اینگلز سیمای پارسیان «راحت‌طلب»<sup>۷</sup> در هنر و ادبیات یونان عصر کلاسیک را بررسی کرده‌اند. به نظر میلر، پارس هخامنشی در یونان یک اتوپیای اساطیری و

1. Machiavellism

2. ἔνθα γὰρ τι δεῖ ψεῦδος λέγεσθαι, λεγέσθω.

۳. در آشنایی هروودت با مردم ایران همین بس که بگوییم او تنها خوانش یونانی نام‌های ایرانی را شنیده بود که می‌گفت همه نام‌های ایرانی به صدای «س» ختم می‌شوند (Hdt. I, 139).

4. περσάι

5. βάρβαρος

6. Heraclides

7. Soft-living Persians

گاه یک بهشت خیالی به نظر می‌رسید. تکامل این اندیشه به دوره هلنیستی پس از سرنگونی هخامنشیان برمی‌گردد (Miller, 2004: 66). چنانکه هال ثابت کرده، یونانیان با این توصیفات و تخیلات و با ابداع مفهوم «دیگری» با برچسب «بربر» در واقع «هویت»<sup>۱</sup> یا «خودانگاره»<sup>۲</sup> خود را برساختند (Hall, 1989).

به گفته شاپیرو:

«واقعیات در مورد شاهنشاهی هخامنشی، با حفظ قالب، محتوای خود را تا اندازه زیادی به قصه‌های جن و پری داد. با این پیام که، یکی بود یکی نبود، یک پادشاهی بود در یک جای خیلی خیلی دور... این ژانر ظاهراً به دست آیسخولوس بنیاد نهاده شد که در اثر خود روایتی خیالی را به جای واقعیت به کار برده و پارس تخیلی را ارائه داد» (Shapiro, 2009: 72 & ) (76).

ظاهراً یونانیان بودند که پردیس هخامنشی را به مثابه یک بهشت برکشیدند (Llewellyn-Jones, 2012: 320). میلر از «افسانه‌سازی»<sup>۳</sup> و «حاشیه‌ای کردن»<sup>۴</sup> هخامنشیان در نقش پردیس بر روغن دان کسنوفانتوس<sup>۵</sup> در موزه ارمیتاژ<sup>۶</sup> سن پترزبورگ سخن می‌گوید (Miller, 2003: 39-44).

پارسیان همه آن چیزی بودند که یونانیان نبودند. پوشش آنان در نگاه نخست به جامه تئاتر یونان می‌مانست (Llewellyn-Jones, 2017a: 76). آن گونه که لولین-جونز درک کرده (Ibid, p.77)، مهم‌ترین مشخصه گلدان یونانی سرشناس به «گلدان داریوش»<sup>۷</sup>، در موزه ملی باستان‌شناسی ناپولی<sup>۸</sup>، «اشرافیت ایرانی»<sup>۹</sup> در برابر «ریاضت یونانی»<sup>۱۰</sup> است. اگر شترسواری

1. Self-Identity
2. Self-Concept
3. Mythologicalisation
4. Marginalize
5. Lekythos of Xenophantos
6. Hermitage
7. The Darius Vase
8. Museo Archaeologico Nazionale, Naples (H3253)
9. Persian luxury
10. Greek austerity

پارسیان در فیلم اسکندر اثر اولیور استون<sup>۱</sup> به منظور تصویرسازی<sup>۲</sup> «دیگری شرقی»<sup>۳</sup> در ذهن مخاطب غربی هالیوود در سده بیست و یکم بود، دوهزار و چهارصد سال پیش از آن، نمایش شتر روی آثار هنری یونانی از جمله روغن دان موجود در موزه بریتانیا (British Museum, 1882, 0704) نیز چیزی نبود جز نمایش شرقیت دربار هخامنشی (Llewellyn-Jones, 2017a: 84). سید هالیوودی برآمده از نطفه تصویر ایرانیان در منابع یونان عصر کلاسیک است که در بطن ایران هراسی معاصر غرب شکل گرفته است. کفایت سیمای هخامنشیان بر پایه نقش برجسته‌های ایران و الواح تخت جمشید را با تصویر یونانی بر آثار هنری یونان و تاریخ‌نگاری یونانی تطبیق دهیم.<sup>۴</sup>

توصیف تجملات پارسی در ادبیات یونانی به توصیفات مسافران بازگشته از شهر فرنگ در ایران قحطی زده عصر قاجار می‌ماند: پارسیان روی تخت می‌خوابند، سراسر کف خانه را با فرش می‌پوشانند و اصرار دارند که زیر تخت هم فرش شود. آنان در زمستان دستکش‌های گرم دست می‌کنند. در تابستان به سایه درخت و کوهستان اکتفا نکرده و وسایل خنک‌کننده اختراع کرده‌اند (Xen, Cyr. VIII, 8).

همه ما از تقلید شرق از غرب در عصر استعمار و هم‌اکنون در عصر جهانی‌سازی<sup>۵</sup> شنیده‌ایم. هرودت از دو هزار و پانصدساله بودن آغوش باز ایرانی در اقتباس از دیگران سخن می‌گوید: «هیچ قومی به پای روشن‌اندیشی پارسیان در اقتباس از نوآوری‌های دیگران نمی‌رسد. آنان پوشش را از مادها، جنگ‌افزار را از مصریان و شاه‌بازی<sup>۶</sup> را از یونانیان آموختند» (Hdt. 1, 135).

ولی از آن سو یونانیان هم از سبک زندگی ایرانیان هخامنشی الگوهای می‌گرفتند. به گفته کسینفن<sup>۷</sup> جامعه مادی (ایرانی) زیباترین پوشش بود (Xen, Cyr. 8.1.0). یونانیان با ایرانی‌مآبی

1. Oliver Stone

2. Depiction

3. Eastern Other

۴. پژوهش‌های فراوانی برای این تطبیق صورت گرفته است؛ از جمله Llewellyn-Jones, 2015. همچنین بنگرید به کالمایر، ۱۳۸۸.

5. Globalization

۶. البته شاهی از این ادعای هرودت در دست نداریم.

7. Xenophon



آشنا بوده و از آن با عنوان *مِدیسمُس*<sup>۱</sup> یا *بربریسْمُس*<sup>۲</sup> یاد می‌کردند (Fowler, 2017: 357-358).  
مُد کفش و مُد جامهٔ ایرانی در یونان عصر کلاسیک بسیار هواخواه داشت (بنگرید به Miller, 2004); از پائوسانیاس<sup>۳</sup> و تمیستوکلس<sup>۴</sup>، سرداران اسپارتی و آتنی، بگیرید تا زنان طبقات بالای آتن (برای اصطلاح *Mēdismos* بنگرید به Thucydides I, 95,5 & I,135; Hdt, IV, 165, 3 & VIII, 92; Demosthenes 23, 205 2).

نتیجه اینکه تصویر یونانیان-مثلا هرودت به گفتهٔ زُمر (Sommer, 2017: 348) - از ایرانیان، نه سیاه و سفید که بسیار مُلَوَن است؛ یعنی در چشم یونانیان، ایرانیان در عین بربر بودن همچنان بخشی از جهان متمدن بودند (Ibid).  
چندبُعدی بودن ایرانیان، در نگاه یونانیان، خود را بهتر از همه جا در کورش نامه<sup>۵</sup> موجود کسینفَن نشان می‌دهد؛ آنجایی که این شاگرد سقراط از کورش یک آنتی‌تِز بر ضد کلیشهٔ «امپریالیسم پارسی» (بنگرید به Walser, 1987) برای یونانیان ترسیم می‌کند. در فصل پایانی همان اثر، خود او -یا کس دیگری به شکل الحاقی (بنگرید به Sancisi-Weerdenburg, 1987: 117f) - شاهنشاهی هخامنشی پس از کورش را، مطابق با همان تجسم شرق‌شناسانهٔ یونانی، منحن در نظر می‌گیرد و چنین می‌نماید که پس از کورش، پارسیان رو به زوال و انحطاط گذارده‌اند. افلاطون، در کتاب قوانین، به لوس بارآمدن شاهزادگان هخامنشی در دربار، که به سست‌عنصری و تربیتِ زنانهٔ آنان می‌انجامد، اشاره کرده و دلیل بزرگی کورش و داریوش را درباری نبودنشان در کودکی می‌داند (III, 693c-698a). به گفتهٔ او آزادی بیان، آزادی‌های اجتماعی و مشارکت همگانی، که در دورهٔ کورش ایجاد شد، به دستِ کمبوجیه از میان رفت. سپس در دورهٔ داریوش قانون‌گذار احیاء ولی دوباره زیر چرخ دیکتاتوری خودپسندانهٔ خشایارشا نابود شد (Ibid).

1. Μέδισμός
2. βαρβαρισμός
3. Pausanias
4. Themistocles
5. Cyropaedia

ثبت تصویر «هخامنشیان رو به انحطاط» در منابع یونانی سده چهارم پ.م، چون پرسیکای کتسیاس<sup>۱</sup> و فصل هشت از کتاب هشت کورش نامه اثر کسنفون، همچون افلاطون، ارسطو و ایسوکرات (بنگرید به 4: Llewellyn-Jones, 2017b) یکی از مواردی است که در کارگاه‌های هخامنشی‌شناسی دانشگاه خرونینگن مورد بررسی و نقد ورد شدن قرار گرفت (برای نمونه بنگرید به سانسیسی-وردنبورخ، ۱۳۸۸ الف و ۱۳۸۸ ب). ولی آیا «انحطاط منابع یونانی»، که سانچیزی-ویردنبورخ آن را جایگزین کلیشه «انحطاط هخامنشی» می‌کند، می‌تواند به «انحطاط یونان» تعمیم داده شود؟

ریشه این انحطاط، در نظر حکیمان یونان، تجمل بود. پارسیان برای یونانیان نماد تجمل تصور می‌شدند. اورینت<sup>۲</sup> تا امروز در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی، علاوه بر معنای شرق، معنای درخشندگی (به ویژه برای جواهرات) دارد. سانچیزی-ویردنبورخ می‌نویسد:

«شرق به راستی یادآور جهانی اسرارآمیز است؛ سرشار از عطرهای خوشبو، نواهای دل‌انگیز، جهان سلاطین و بانوان درون حرمسراها، جهان توطئه‌ها و دسیسه‌ها و گوهرهای گران‌بها و چیزهای ظریف و زیبا و خوراکی‌های لذیذ و رنگارنگ» (سانسیسی-وردنبورخ، ۱۳۸۸ ب: ۱۷۹).

در واقع نگاه یونان به شرق هخامنشی نگاه یک مرد به یک زن بود (همو، ۱۳۸۸ الف). اگر فرض بگیریم که زن ذاتاً هنردوست است و مرد ذاتاً هنرمند، بنابراین الگوی پیشنهادی، بربرها (شرقیان) باید هنردوست می‌بودند و توصیفات از شرق باید چنین فضایی می‌داشت. ولی قاعدتاً خود بربرها نباید توان صنعت‌گری و هنرپردازی داشته باشند و بهترین هنرمندان باید یونانیان باشند. اگر هم هنری در میان شرقیان باشد، باید از یونان ریشه بگیرد. در این نگاه اساطیری، زن برای رویایی با قدرت فیزیکی بالاتر مرد باید به نیرنگ، فریبکاری، زیبایی افسون‌کننده خود و حتی به افسون‌گری و جادوگری تکیه کند. همان سیمایی که در توصیف شرق سراغ داریم. بر اساس این پیشنهاد، یونانی به جای سنجش شرقیان و یونانیان به سنجش زن و مرد در نگاه سنتی خود پرداخته است. شرقی‌زنان ثروتمند، اشرافی و زیبا اما بی‌استعداد است و غرب‌مردانه، فقیر و ساده اما با استعداد. هرودت از زبان یک زن هخامنشی، در یاسالار

1. Ctesias: *Persica*

2. Orient

آرتمیس، خطاب به خشایارشا می‌گوید «در دریا به نبرد با یونانیان دست نزن که آنان نیرومندترند، همچنانکه مردان از زنان نیرومندترند» (Hdt, VIII, 68).

اگر نقل قول‌های تاریخ‌نگاران یونانی از زبان شخصیت‌های هخامنشی را مطلقاً به ذهن یونانی نسبت دهیم، نتایج تأمل‌برانگیزی بروز خواهد کرد. هرودت در نقل قولی از خشایارشا می‌نویسد: «ما همه در خون و زبان یکی هستیم. همچنین معابدی که برای خدایان است، همچون قربانی‌ها و رسوم و پرورش مشترک، میان ما مشترک بوده است» (Idem, VIII.144). همچنین در جای دیگری آمده: «من همه این سرزمین‌ها را به هم خواهم پیوست» (Idem, VII.8). به نظر می‌رسد که گوینده این سخن - که احتمالاً خود مؤلف یونانی است - برخلاف آن همه هیاهویی که برای شکست‌های خشایارشا برپا کرده، شاهد روند تدریجی حرکت توسعه شرق به سوی غرب در سده پنجم پ.م بوده است. سارا موریس می‌گوید یونان از سده هفتم پ.م همیشه در حال شرقی شدن بود (بنگرید به Morris, 1992). فرزندگان یونان به این امر آگاه بودند و از همین رو هر یک، به فراخور موقعیت و ایدئولوژی و آرمان خود، تصویری «هالیوودی» و گاه «بالیوودی» از ایران و ایرانیان ارائه کردند که هم حماسه بود و هم هم‌زمان تراژدی و ذکر مصیبت و آن قدر افت و خیز داشت که در عین قدرت جذب مخاطب، پیام‌های مورد نظر را نیز القاء می‌کرد. سیمای برساخته‌شده باید هم با ذهنیت خود آنان از جهان جور می‌بود و هم ابزاری برای اهداف سیاسی و فلسفی و ایدئولوژیکشان در برساختن یک هویت خودی در برابر غیر خودی.<sup>۱</sup>

مورد دیگر تصویر یونانی از زنان هخامنشی است. صفایی، با بررسی جایگاه فرودست زن در ذهن ادیبان، فیلسوفان و تاریخ‌نگاران یونانی، نشان داده که زنان هخامنشی در بیشتر موارد چیزی نبودند جز قالبی برای ارائه پیام‌های مؤلفان یونانی درباره جنس زن و تبیین ضرورت پرهیز از آنان در امر سیاست و کشورداری (صفایی، ۱۳۹۴؛ Safaee, 2016-2017: 101-132).<sup>۲</sup>

اما دین ایرانیان در ذهن یونانیان چه مختصاتی داشت؟

۱. در ادامه این پژوهش خواهیم دید که این کلیشه‌های اورینتالیستی یونانی با کمک ادبیات نیرومند و درخشان یونانیان، مستقیم و غیر مستقیم، عمداً و سهواً، گاه مطلق و گاه نسبی، به آیندگان ارث رسید.

۲. همچنین توجه را جلب می‌کنم به افلاطون که مشکلات رخ داده در دوره کورش و داریوش را به دلیل حضور و تعلیم و تربیت زنان در دربار هخامنشی می‌دانست (Bichler & Rollinger, 2002: 326-329).

با همهٔ مناقشه‌هایی که اکنون در مورد زردشتی بودن هخامنشیان و از آن اساسی‌تر در مورد زردشتی بودن مردمان غرب ایران (ماد و پارس) در زمان هخامنشیان هست، به قول راسل ظاهراً آشنایی با زردشت در یونان باید از طریق شاهنشاهی هخامنشی صورت گرفته باشد (Russell, 1988: 49). خانتوس، هم‌دورهٔ هرودت، زردشت را می‌شناخت (Xanthus's Lydiaca, ) 32 *frg*). او حملهٔ خشایارشا به یونان را به عنوان مبدأ برای اشاره به زمان مورد نظرش مناسب می‌داند. این مبدأ تاریخ برای اشاره به زردشت به مرور از خشایارشا به مرگ افلاطون و سپس به نبرد تروا دگرگون شد (Plut, *De Is. et Os.*, 46-7). آیا افلاطون و تروا هم در زنجیره‌ای زردشتی-یونانی جای می‌گیرند؟ به نظر کینگزلی، جای‌نمایی بسیار باستانی زردشت از سوی اندیشمندان یونانی (پنج-شش هزار سال پیش از خود) همه تکرار از یکدیگرند و بیانگر ایدهٔ دوره‌بندی جهان در چارچوب افلاطونی، که سرسلسلهٔ فلسفه را زردشت می‌گرفت (بنگرید به Beck, 2002). اگرچه تا امروز هیچ توافقی بر سر تاریخ زردشت وجود ندارد و گاه تاریخی بودن او هم به زیر پرسش می‌رود، به قول کرونه، «زردشت هرچه باشد نسبت به موسی و بودا تاریخی‌تر است» (Crone, 1977: 41).

در رسالهٔ آلبیادس افلاطون برای نخستین بار در آثار یونانی از زردشت<sup>۱</sup> به صراحت نام برده شده است (Plat. *Alcibiades*, I). این در حالی است که هرودت پیش از آنان نه به زردشت اشاره می‌کند و نه اشاراتش به آیین‌های زردشتی (Hdt, I, 132) چندان شباهتی به سنت شناخته شدهٔ این دین دارد. جدا دانستن مغان از پارسیان در مورد شیوهٔ دفن و اینکه پارسیان نعش را با موم پوشانده به خاک می‌سپارند، همچون اشاره به کشتار خرفستران به دست مغان (Idem, 140)، نشانی از داشتن برخی اطلاعات درست در نزد هرودت است. ولی اشتباهاتی چون خلط ایزدبانوی ایرانی اناهیتا با میتره برای اثبات نقصان آگاهی‌های او دربارهٔ دین ایرانیان کفایت می‌کنند (بنگرید به بنونیست، ۱۳۵۴: ۸-۱۹).

دیوجان<sup>۲</sup>، فیلسوف هم‌دورهٔ اسکندر، می‌نویسد، که بر خلاف نظر «برخی»، فلسفهٔ اصالتی در میان بربرها ندارد. به نظر او، کلدانیان خود را با اخترشماری و پیش‌گویی سرگرم کرده‌اند. حال آنکه مغ‌ها به پرستش خدایان و نماز و قربانی به گونه‌ای مشغولند تو گویی خدایان تنها به

1. Zoroaster

2. Diogenes

آنان گوش می دهند (De Jong, 1997: 213). این «برخی» که دیوجان به آنان می تازد کیستند؟ ظاهراً گرایشی در یونان وجود داشت که آموزه های فلسفی فیثاغورث و سقراط را به زردشت منتسب می کرد (Clmt, *Stromata*, I.15; Hipp, VI, 32,2, 12). حال آنکه نام یونانی زردشت یعنی زورواستیر - چنانکه دیونگ تذکر می دهد (De Jong, 1997: 222) - معنای ستاره پرست می داد. این ویژگی در کنار شناختی که یونانیان از مغان کلدانی داشتند باعث شده بود که زردشت و مغان ایرانی با ستاره بینی و اخترشماری و فال گیری و در نتیجه همچون اوراکل های یونانی با پیشگویی و جادو پیوند یابند. حال آنکه به شکل موازی از فلسفه و فرزانش زردشت در میان یونانیان هم سخن رفته بود.

پلوتارک در دوره امپراتوری روم در تأیید ثنویت یا دوگانه گرایی<sup>۱</sup> - که آن را به زردشت منسوب می دارد - می نویسد:

«هرگاه بپذیریم که انجام هیچ چیزی بی انگیزه ممکن نیست و نیز قبول کنیم که آنچه نیکوست نمی تواند علت وجود بدی شود، پس باید در جهان بن و گوهر جداگانه ای باشد که بدی از او خیزد؛ هم چنانکه بن دیگری هست که انگیزنده نیکی است. این اندیشه ای است که آگاه ترین و بزرگ ترین فیلسوفان برگزیده اند» (Plut, *De Is. et Os.*, 45).

جدال دو تصویر زردشت مغ و جادوگر و زردشت فیلسوف و خردمند در ادبیات یونانی در دوره های پسین ادامه یافت.

### نتیجه

ظاهراً ریشه یا خاستگاه تصویر ایران و ایرانیان در میان غربیان در دوره های پسین (دوره روم و بیزانس، اروپا در سده های میانه و غرب در عصر جدید) یا به تعبیری میم یا ژن فرهنگی بسیاری از کلیشه ها و الگوهای ادبی و ذهنیت های غربی نسبت به شرق نزدیک را باید در یونان عصر کلاسیک جست. بررسی دقیق تر این موضوع نشان می دهد نه تنها سیمای غربی ایران و ایرانیان که سیمای غربی آنچه «شرقی» خوانده شده تا سده بیستم، یک برساخته یونانی بوده که در عصر باستان ساخته شده است. این تصویر چنان عمیق حک شده که ایران شناسی و

شرق‌شناسی پیچیده و چندبعدی و تا حدود زیادی منصفانه دوره معاصر و در برخی موارد، پیگیری خود ایرانیان هم آن را فقط تا حدودی اصلاح کرده است. به بیان دیگر ظاهراً در ایران‌شناسی غربی، همه راه‌ها به یونان عصر کلاسیک (هم‌دوره هخامنشی) ختم می‌شود. در این میان به ویژه هزار سال میان آیسخولوس<sup>۱</sup> (و هرودت) تا تتوفیلاکت سیموکاتا در پایان عصر ساسانی را می‌توان «نخستین هزاره ایران‌شناسی» نامید. یونانیان با توصیفات و تخیلات و با قطبی کردن یونان و ایران در همه زمینه‌ها به ابداع مفهوم «دیگری» و با برچسب «بربر» در واقع «هویت» یا «خودانگاره» خود را بر ساختند. آنان با «افسانه‌سازی» و «حاشیه‌ای کردن» هخامنشیان نمونه ابتدایی اندیشه «آزادی غربی» و «استبداد شرقی» یعنی «آزادی یونانی» در برابر «بردگی شرقی» را سامان دادند که به کار اسکندر مقدونی در جهانگشایی‌اش آمد. این در شرایطی بود که یونانیان از ایرانیان هخامنشی الگوهای می‌گرفتند و با ایرانی‌مآبی آشنا بوده و از آن با عنوان مدیسْمُس یا بربریسْمُس یاد می‌کردند. ظاهراً برخلاف آن همه هیاهویی که تاریخ‌نگاران یونانی برای شکست‌های خشایارشا برپا کرده بودند، آنان به مرور شاهد روند تدریجی توسعه فرهنگ شرق به سوی غرب و انحطاط یونان (نه انحطاط هخامنشیان) بوده‌اند. تصویر اندیشه و دین ایرانیان در منابع یونانی اوضاع متفاوتی دارد؛ بدین صورت که جناحی از یونانیان اصلاً خاستگاه فلسفه را شرق دانسته و از زردشت به عنوان آموزگار نخستین فلسفه یاد می‌کردند و جناحی دیگر زردشت را کسی جز یک جادوگر و آیین‌مغان را چیزی فراتر از اختربینی یا جادوگری نمی‌پنداشتند.

### منابع و مأخذ

- بنونیست، امیل، ۱۳۵۴، دین ایرانی بر پایه متن‌های مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سانسیسی-وردنبورخ، هلن، ۱۳۸۸ الف، «انحطاط شاهنشاهی یا انحطاط منابع؟»، تاریخ هخامنشی: منابع، ساختارها و نتیجه‌گیری، ج ۱، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، ۷۵-۹۶.
- ، ۱۳۸۸ ب، «پنجمین پادشاهی شرقی و یونان‌مداری»، تاریخ هخامنشی، ج ۲. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: توس، ۱۷۹-۱۹۹.

- روشن‌ضمیر، بهرام و حسین بادامچی، ۱۳۹۷، «معمای برآمدن داریوش بزرگ؛ مقایسه روایت ایرانی و روایت یونانی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، سال ۱۰، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ۷۷-۹۶.
- صفایی، یزدان. ۱۳۹۴، زن در جهان‌بینی یونانی و تأثیر آن در نگارش یونانی تاریخ هخامنشی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.
- کالمایر، پتر، ۱۳۸۸، «تخت جمشید در عصر پسین»، تاریخ هخامنشی: مرکز و پیرامون، ج ۴، ویراست هلن سانچیزی-ویردنیورخ و املی کورت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، ۲۹-۶۸.
- Aeschines. 1919, *Aeschines with an English translation by Charles Darwin Adams*, Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.
- Beck, Rodger, 2002, "Zoroaster v. as perceived by the Greeks" *Encyclopaedia Iranica*, Online Version.
- Bichler, Reinold & Robert Rollinger. 2002. "Greece vi. The Image of Persia and Persians in Greek Literature," *Encyclopaedia Iranica*, XI/3, 326-329.
- Crone, Patricia, 1977, *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge University Press.
- Dawkins, Richard, 1976, *The Selfish Gene*, Oxford University Press.
- De Jong, Albert, 1997, *Traditions of the Magi: Zoroastrianism in Greek and Latin Literature*, Religions in the Graeco Roman World, Brill.
- Demosthenes, 1907 & 1921, *Demosthenis Orationes*. ed. S. H. Butcher and W. Rennie. Oxonii. E Typographeo Clarendoniano.
- Engels, David, 2017, "Is there a Persian High Culture? Critical reflections on the place of ancient Iran in Oswald Spengler's Philosophy of History", In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 121-144.
- Fowler, Richard, 2017, "Cyrus to Arsakes, Ezra to Izates: Parthia and Persianism in Josephus". In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 355-380.
- Hall, Edith, 1989, *Inventing the Barbarian. Greek Self-Definition through Tragedy*, Oxford: Clarendon Press.
- Herodotus, 1890, *The History of Herodotus*, edited by G. C. Macaulay, London & New York: Macmillan.
- Isocrates, 1980, *Isocrates with an English Translation in three volumes*, by George Norlin, LL.D. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.
- Kuhrt, Amélie & Heleen Sancisi-Weerdenburg, 1987, "Introduction," In H. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt, eds., *Achaemenid History II*, pp IX-XIII.
- Llewellyn-Jones, Lloyd, 2015, "Beautiful to Behold is the King: The Body of the Achaemenid Monarch" in F. Wascheck & A. Shapiro (eds.), *Fluide Körper-Bodies in Transition*, Publisher: Centre for Advanced Studies, Morphomata, Cologne, 211-48.
- Llewellyn-Jones, Lloyd, 2017a. "'Open Sesame!' Orientalist Fantasy and the Persian Court in Greek Art 430–330 BCE". In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 69-88.
- \_\_\_\_\_. 2017b, "Persianisms: The Achaemenid Court in Greek Art", 380–330 BCE". *Iranian Studies*. 1-22.

- \_\_\_\_\_. 2012. "The Great Kings of the Fourth Century and the Greek Memory of the Persian Past," In: J. Marincola, L. Llewellyn Jones & C. Maciver. (Eds.) *Greek Notions of the Past in the Archaic and Classical Eras: History Without Historians (Edinburgh Leventis Studies EUP)*. Edinburgh University Press, 317-346.
- Miller, Margaret, C., 2004, *Athens and Persia in the Fifth Century BC: A Study in Cultural Receptivity*, Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_, 2003, "Art, myth and reality: Xenophantos' Lekythos re-examined", In: Eric Csapo, Margaret Miller (Eds.) *Poetry, Theory, Praxis: The Social Life of Myth, Word and Image in Ancient Greece. Essays in Honour of William J. Slater*, Oxford: Oxbow Books, 19-47.
- Morris, Sarah P., 1992, *Daidalos and the Origins of Greek Art*, Princeton University Press.
- Plato, 1955, *Plato in Twelve Volumes*, Vol. 8 translated by W.R.M. Lamb. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.
- Plato, 1903, *Platonis Opera*, ed. John Burnet. Oxford University Press.
- Plutarch, 2014, *On Isis and Osiris*, Frank Cole Babbitt (Trans.), Create Space Independent Publishing Platform.
- Procopius, 1992, *History of the Wars. Vol. 1, Books 1-2: The Persian War* (Loeb Classical Library) (English and Greek Edition), H.B. Dewing (Trans.), Harvard University Press.
- Raubitschek, A. E., 1941, "Two Notes on Isocrates," *Transactions and Proceedings of the American Philological Association*, Vol. 72, 356-364.
- Russell, James. 1988. *Zoroastrianism in Armenia*. Harvard University Press.
- Safae, Yazdan. 2016-2017, "Achaemenid Women: Putting the Greek Image to the Test", *TALANTA* 48-49 (2016-2017), 101-32.
- Sancisi-Weerdenburg, Heleen, 1987, "The Fifth Oriental Monarchy and Hellenocentrism," in Sancisi-Weerdenburg and Kuhrt, eds., *Achaemenid History II*, 117-31.
- Shapiro, H.A., 2009, "Invention of Persia in classical Athens," In M. Eliav-Feldon, B. Isaac. J. Ziegler (Eds.) *the Origins of Racism in the West*, Cambridge University Press, 57-87.
- Simmons, Michael Bland, 2015. *Universal Salvation in Late Antiquity. Porphyry of Tyre and the Pagan-Christian Debate*. Oxford University Press.
- Sommer, Michael, 2017, "The Eternal Persian: Persianism in Ammianus Marcellinus" In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 345-354.
- Strootman, Rolf and Miguel John Versluys, 2017, "From Culture to Concept: The Reception and Appropriation of Persia in Antiquity" In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 9-32.
- Thucydides, 1910, *The Peloponnesian War*, edited by J. M. Dent, London.
- Walser, G. 1987, "Persischer Imperialismus und Griechische Freiheit." (Zum Verhiiltnis zwischen Griechen und Persern in friihklassischer Zeit). In Sancisi-Weerdenburg and Kuhrt, eds., *Achaemenid History II*. Leiden, 155-166.
- Xenophon, 1914, *Cyropaedia*, edited by Walter Miller, Harvard University Press, Cambridge, MA; William Heinemann, Ltd.